

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین. بحث در تصویر جریان استصحاب کلی بود، که اشکال معروف عام که همهی صور اربعه یا خمسّه یا ثلاثه الاختلاف تقسیماتی که اعلام داشتند این سؤال مطرح هست که کلی در خارج وجود ندارد که ما بگوییم علم یقین به کلی داشتیم شک در زوال آن داریم استصحاب بقاء آن را میکنیم. کلی جایش در ذهن است آن هم نه کلی در ذهن بما الله ذهنی مورد احکام شرعیّه نیست، مثلاً «الماء طاهر» این دیگه الماء بما الله متصور ذهنی موجود ذهنی، طاهر روی آن نرفته. علاوه بر اینکه کلی در ذهن مثل الماء شک در بقاء معنا ندارد، امرش دائر بین وجود و عدم است، اگر الان توجه نفس به او هست خب این کلی در ذهن نقش میندد، اگر هم غافل شدیم از ذهن محو میشود. پس بنابراین بود و شک در بقاء بکنیم در مورد کلی لا معنا له. در پاسخ از این اشکال سه جواب یا چهار جواب فرموده شده است، جواب اول که نقل کردیم از محقق عراقی قدس سره هست که ایشان فرموده اند مقصود ما از استصحاب کلی آن امر کلی صادق بر کثیری که در ذهن هست آن نیست، بلکه منشأ او هست، منشأ کلی چی هست؟ همانطور که در محل خودش توضیح داده شده در منطق و علوم عقلی، انسان وقتی به موجودات که در خارج هستند توجه میکند میبندد این موجودات هرکدام دارای یک امتیازاتی هستند، خصوصیات هستند که در دیگری وجود ندارد. اما یک جهتی را میبندد که در همهی اینها وجود دارد، فرض کنید که آب بحر را میبندد، آب نهر را میبندد، آب مثلاً باران را میبندد، آب چاه را میبندد و و و، هرکدام از این آبها یک خصوصیتی دارند که او را از دیگری جدا میکنند، اما توی همهی اینها یک امر مشترکی وجود داد اصل مائیت مثلاً، این را انتزاع میکند از این موارد مختلفه، آن میشود یک امر ذهنی که قابلیت صدق بر کثیرین دارد، اینجا فرمودند مقصود ما از استصحاب کلی استصحاب همان موجودات خارجی است یعنی آن ما به الاشتراکی که در این وجود دارد، در آن وجود

دارد، در آن وجود دارد، آن است مقصودمان. مثلاً فرض کنید که عند نواقض الوضوء خوابیده کسی یا نواقض دیگر پیش آمده یا اینکه خروج منی شده، هرکدام از اینها را که نگاه میکنیم یک مابه امتیازی دارد اما یک چیزی در هردو وجود دارد و آن آن حالت حدث، آن حالت مثلاً تاریکی روح، هرچیزی حال حدث کاشف از یعنی نام او باشد، این حدث یک امر ذهنی است این کلی است. وقتی میگوییم استصحاب کلی حدث می خواهیم بکنیم مقصودمان این نیست که آن کلیای که در ذهن است، صورت ذهنیهایی که قابل صدق بر کثرین است آن را می خواهیم استصحاب بکنیم. مقصود آن منشأ انتزاع این است که آن خصوصیتی است که در تحقق و در خارج در آن مورد وجود دارد که نواقض وضو بوده یا در آن موردی که خروج منی بوده وجود دارد، این مقصود است. و بنابراین اگر میگوییم استصحاب کلی همانطور که در جلسهی قبل گفتیم دیگر این قسمتش در عبارت ایشان نیست، این اضافه میکنیم برای توضیح. وقتی میگوییم استصحاب کلی مثل وصف به حال متعلق است که میگوییم «زید قائم ابوه» که ولو در ظاهر میگوییم «زید قائم» اما میگوییم «قائم ابوه» اینجا هم وقتی میگوییم استصحاب کلی یعنی استصحاب چیزی که منتزعه آن کلی است نه اینکه خودش کلی است منتزعه آن کلی است. و یا اینکه اطلاق مجازی است چرا؟ برای اینکه این مابه الاشتراکی که در خارج وجود دارد این خیلی شباهت دارد به آن کلی در ذهن، چرا؟ برای اینکه آن کلی در ذهن مجرد از همهی خصوصیات شده، هیچ خصوصیت مفردهای و مشخصهای با او دیده نشده، اینجا هم ما چشم میدوزیم به آن بابه الاشتراکی و از همهی خصوصیات دیگر غمض عین میکنیم، چون چنین شباهتی دارد مجازاً به این میگوییم کلی ولو اینکه این کلی در حقیقت نیست و قابل صدق بر کثرین نیست چون وجود عین تشخص است.

س: این منتزعهها غیر هم هستند یا عین هم هستند؟ ج: منتزع یکی است دیگر، یعنی چه غیر هم هستند؟ منتزع شما مثلاً ماء است، حدث است، آن منشأ انتزاعها هم به آن میگوییم مشترک در حقیقت این واژه تسامحی است به خاطر اینکه هرکدام برای خودش وجود

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/7/15 جلسه: 4

مستقل دارد مشترک نیست همان در آن باشد ولی از باب اینکه مشترک که میگوییم از باب اینکه همانند هم هستند، نظیر هم هستند، مثل هم هستند از این جهت میگوییم حیثیت

مشترکه و جامع. س: توی استصحاب ما این عینیت را میخواستیم بگوییم یکی باشند، الان با این بیانی که مرحوم آقازیا فرمودند یکی میشوند؟

ج: بله یکی میشوند دیگر، خب یکی میشود. س: آنکه در ضمن زید است؟؟؟ با آنکه در ضمن عقد است غیر هم هستند دیگر ... ج: نه عین هم هستند دیگر، آن حد، آن از خصوصیات مفردهاش چشم میپوشیم، حالا این اشکالاتی است که بعد در اقسام یکی بیشتر باز توضیح داده میشود. الان میشود پس اینجوری تصویر کرد که ما میگوییم ایشان میگوید مقصود ما از کلی این است. خب این اگر فرمایش را بپذیریم درحقیقت قبول اشکال است یعنی باز شما آنکه دارید مستصحاب شما هست و یقین به آن تعلق گرفته و بعد شک میکنید آن را استصحاب میکنید پس درحقیقت استصحاب کلی را قبول دارید که نمیشود استصحاب کلی کرد. آن چیزی که واقعاً استصحاب میشود یک امر جزئی واقعی حقیقی است که بله کسی که متطهر بوده بللی از او خارج شده که نمیداند بول است یا منی هست پس میداند یک واقعیتهای که آن واقعیت اگر چه بول باشد چه چی باشد خب این واقعیت وجود دارد همان را استصحاب میکند، ما به همین میگوییم استصحاب کلی، ولو اینکه یک وجود خارجی حقیقی جزئی است و قابل صدق بر کثیرین نیست. این فرمایش آقای آقازیا است، این فرمایش را بپذیریم درحقیقت قبول اشکال است و پذیرفتن این است که بله ما استصحاب کلی به آن معنایی که از کلی میفهمیم که در منطق خواندیم و در علوم عقلی میگوییم و میگوییم کلی یعنی ما یصدق علی کثیرین آن نیست، آن درست است آن نیست. اگر میگوییم کلی به یک نحو تسامح و مجاز است که میگوییم کلی درحقیقت اگر نامش را میگذاریم. این جواب آقای آقازیا قدس سره.

س: طبق؟؟؟ ایشان ما استصحاب مقسم میکنیم یا نه استصحاب کلی ...

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام طله) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/7/15 جلسه: 4

4

ج: استصحاب چی؟

س: مقسم. ج: نه استصحاب مقسم هم نمیکنیم چون مقسم باز کلی است به همان معنایی که در منطق میگوییم. نه، استصحاب آن چیزی که در آنجا میبینیم مثل او در جای دیگر هست، مثل او در جای دیگر هست، مثل او در جای دیگر هست یک وجود خارجی است که مثل آن و همانند آن در افراد منتشر، وجود دارد، همهی این منتشر هست و

نمیدانم مشترک و همهی اینها یک عبارات مسامحها میز است و الا آن در اینجا نیست، آن در آنجا نیست طبق این نظر. جواب دوم جواب محقق نائینی قدس سره بود و همچنین حضرت امام قدس سره و محقق خوئی قدس سره. اینها اینجوری فرمودند، فرمودند که درست است کلی در خارج وجود ندارد اما عند العرف وجود دارد، عرف چون آن دفتهای عقلی و فلسفی را ندارد کلی را در خارج موجود میبیند، چون موجود میبیند پس بنابراین ادلهی شرعیه هم که ناظر به عرف است «لا تنقض الیقین بالشک» ناظر به عرف است، خب عرف چون کلی را موجود در خارج میبیند میگوید من یقین به آن پیدا کردم الان شک در بقاء آن دارم. پس متیقن شما و مشکوک شما میشود یکی، شارع هم میفرماید که «لا تنقض الیقین بالشک». عرض کردیم بلکه از عبارات حضرت امام شاید بتوانیم استفاده بکنیم که ایشان میفرمایند که عند العرف کلی به همان نحوی که رجل همدانی که بوعلی از او نقل میکند که برخوردند به هم و او میگفت که کلی اینچینی است، یک امر واحد کلی موسع گستردهای میگفته در خارج وجود دارد غیر از افراد، غیر از زید و عمرو و بکر و خالد و خویلد غیر از این افراد قائل است به اینکه یک امر گسترده و موسعی در خارج موجود است در ضمن این افراد منتشر است و تشبیه میکنند این را به آن بند تسبیح. چطور ما مهرهایی داریم مثلاً یک تسبیحی که صدتا مهره دارد صد مهره وجود دارد، اما یک بند در همهی اینها عبور کرده و در ضمن اینها وجود پیدا کرده که این حرف رجل همدانی است. حضرت امام از ایشان استفاده میشود که عند العرف اینچینی است یعنی یک کلی منحاز از افراد در ضمن افراد اینطور به نحو اینطوری منتشر هستند. فلذا مثلاً

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار (دام طله) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/7/15 جلسه: 4

5

عرف چی میگوید؟ میگوید آقا از وقتی خدا حضرت آدم را خلق کرده تا به امروز نوع انسان باقی است، کأن این یک نوع واحد میبیند که در ضمن همهی اینها منتشر است میگوید این باقی است. بر اساس این دید عرف ولو بالنظر العقلی الدقیق باطل است ناصحیح است و نارواست اما ما مفاهیم را باید از عرف بگیریم. پس بنابراین میگوییم استصحاب کلی به این جهت است به جهت اطلاق عرف بر آن کلیت یا زعم عرف اینکه کلی در خارج وجود دارد. خب این هم آقای نائینی فرموده هم محقق خوئی فرموده و هم امام قدس سره. در اضواء و آراء به این بیان اشکال کردند و گفتند که عرف مرجع در مفاهیم است، فلان واژه معنایش چی هست؟ مرجع عرف است. یا این جمله معنایش چی هست؟ جملهایی که ترکیب شده از عدهای از مفردات، حالا معنای این جمله چی هست؟ مرجع عرف است. اما مصداق که مرجع عرف نیست، خطا میکند. شارع حکم را آورده است روی یک مفهوم عرفی، حالا این مفهوم عرفی ما میبینیم اینجا واقعاً مصداق آن نیست ولو حالا عرف اشکال بکند توهم بکند که هست، خب این حکم رفته روی چنین مفهومی، اینکه مصداق آن نیست که، آن دارد خطا میکند. مثل اینکه شارع فرموده است که مثلاً «اکرم العالم» حالا یک جاهل قویای که میآید سر مردم کلاه گذاشته و خودش را

عالم جلوه داده، خب عرف میگویند که باید این را اکرم کرد چون مولا گفته «اکرم العالم» ولی ما میدانیم از آن جاهلهای درجه اول است، خب بر ما لازم نیست چون گفته عالم را اکرام کن اینکه عالم نیست. همان داستان مرحوم میرزای قمی و عالم دهشان که وقتی ایشان از نجف اشرف برگشت به آنجا آن عالم ده دید که حالا ایشان، حالا اینطور که نقل میکنند توی احوالاتشان، دید خب این با آن فضلی که دارد با آن علمی که دارد دیگر جایی برای ایشان باقی نمیگذارد، آمد جلوی مردم به میرزای قمی گفت که آقا بنویسند شما مار، خب میرزا هم نوشت مار، خودش شکل مار کشید بعد نشان مردم داد گفت مردم این مار است یا این مار است؟ مردم گفتند اینکه تو کشیدی خب این مار است، گفت خب ببینید این آقا سوادش اینقدر است. شیخ میرزا رضوانالله علیه دید که نمیشود اینجا ماند، شاید همین چیزها باعث شد که آمد قم، عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد، این ایشان آمد. خب حالا یک

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/7/15 جلسه: 4

6

عرف آمده یک عرفِ بخصوص عرفی که دقت نداشته باشد و اینها، کلاه سرش گذاشتند، پس مرجعیت عرف در مفاهیم است. علت این هم که مرجع عرف مفاهیم است این است که مخاطب کلمات شارع عرف است بنابراین الفاظ را در همان معنایی استعمال میکند که عرف برایش قائل است که معنای این لفظ این است، اگر یک معنای دیگری اراده بکند که عرف نمیفهمند خب این خلاف حکمت است، مگر قرینه اقامه بکند. این اشکالی است که در اضواء و آراء شده بر این نظریه. خب این البته بر نظریه حضرت امام قدس سره وارد نیست از نظر مبنایی، چون ایشان قائل هستند به اینکه همه عرف مرجع در مفاهیم است هم مصادیق است، بنابراین خب ایشان میفرمایند که از این راه قابل حل است چون هم مرجع در مفاهیم است هم مصادیق. اما آنهایی که این را قبول ندارند مثل محقق خوئی که ایشان در کلماتش هست که عرف مرجع در مفاهیم است فقط نه در مصادیق؛ خب بنابر مسلک ایشان این اشکال خب حتی بناءً خب وارد میشود که شما چطور اینجا میفرمایید؟ بله عرف چون خیال میکند که کلی در خارج هست میگوید خب من یقین داشتم قبلاً به وجود کلی، الان شک در بقاء آن دارم، پس شک من خورده به همانی که یقین به آن خورده، شارع هم که دارد میگوید «ابق ما کان علی ما کان» یا «لا تنقض البقین بالشک». از این فرمایش اضواء و آراء ممکن است جواب داده بشود به مطلبی که بارها در فقه و اصول عرض کردیم و آن این است که ولو ما بپذیریم که عرف فقط مرجع در مفاهیم است و در مصادیق نیست اما جایی که قاطبیه عرف الا من شد و ندر یک زعمی دارند که اگر شارع تنبیه نکند عرف طبق زعم خودش عمل خواهد کرد و قهراً هدف از تکلیف و آن ادلهی کلامیه و فلسفهای که بر شارع دلالت میکند که بر شارع است که مردم را هدایت بکند، تکلیف بکند، آنها میگوید اینجا شارع نمیتواند سکوت کند، اگر تنبیه نکرد و مردم را از غفلت بیرون نیاورد اینجا معلوم میشود که پذیرفته و خب مثالهای

متعددی برای این هست که در فقه آقایان ملتزم هستند. فرض کنید شارع فرموده «الدم نجس» خب دم معنایش معلوم است، معنای عرفی دم معلوم است نجس است. اگر لباسی یا دستی یا بالاخره شیئی ملاقات با دم کرد بعد ما این را شستیم رنگ دم باقی ماند، برهان فلسفی و عقلی میگوید که جرم دم هم اینجا هست خود دم هم اینجا هست، چرا؟ چون

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام طله) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/7/15 جلسه: 4

7

انتقال عرض من موضوع الی موضع آخر محال است، اگر بخواهد رنگ از روی دم واقعی برخاسته بشود و روی لباس بماند، خب وقتی از آن برخاسته میشود تا بیاید روی لباس قرار بگیرد روی چی هست؟ عرض، وجوده فی نفسه عین وجوده لموضوعه، نمیشود وجود منحاز پیدا بکند، مستقل پیدا بکند. فلذا برهان فلسفی و عقلی میگوید که انتقال عرض من موضوع الی موضع محال است، اگر یکجا دم، رنگ دم دیدی حتماً دم هم آنجا موجود است، این را عقل میگوید. اما قاطبهی عرف از این چی هستند؟ غافل هستند، میگویند دم آن، خون غیر خود خون است. پس اینجا فرد واقعی دم را فرد نمیبیند، اگر شارع تنبیه نکرد معلوم میشود که بله میگوید دم نجس است الان این دمه‌ای اینجوری است، معلوم میشود تخصیص دارد میزند. یا برعکس آن اگر یک جایی یک ما لیس بفرد واقعی عقلاً فرد میبیند مثل اینکه شارع فرموده یک مد طعام بده، به کسی که مثلاً روزی شهر رمضان نگرفته یا تأخیر انداخته تا رمضان آخر میگوید هر روزی یک مد طعام بده، خب این شخص میرود چکار میکند؟ دم عطاری میگوید آقا یک مد گندم بکش، او هم از آن عطاریهایی است که خیلی مواظب است که میزان میزان باشد دو طرف ترازو، بله گندم میکشد هفتصد و پنجاه گرم مثلاً اگر گفتیم یک مد هفتصد و پنجاه گرم است میکشد میآید این را میدهد به فقیر، وظیفه‌ی خودش را میگوید انجام دادم و حال اینکه اگر شما همین گندم را غربال کنید خب خاک و خاشاک و بعضی از چیزهایی که معمولاً همراه گندم و اینها وجود دارد ولی گندم نیست این ممکن است یک گرم، یک مثقال از هفتصد و پنجاه گرم کم باشد، ولی این غیر فرد است ولی اصلاً توجه ندارد عرف، این را فرد حساب میکند میگوید یک مد است دیگر. اینجا هم وقتی که شارع نفرمود، تنبیه نکرد معلوم میشود اینجا هم ولو از باب حکومت این غیر فرد را فرد میانگارد یعنی همان احکام فرد را برایش بار میکند، مثل اینکه فرموده «الطواف بالبيت صلاة». خب اینجا هم ممکن است این اعلام اینجوری بخواهند بفرمایند که کدام روایت داریم، کدام آیه داریم، کدام مطلبی از شارع رسیده که به مردم بگوید حواستان جمع باشد کلی در خارج وجود ندارد، خب قاطبهی مردم الا آن کسانی که حالا آمدند توی حوزه و درس خواندند و علوم عقلی خواندند و کذا، اصلاً کلی میگوید وجود دارد و شارع هم کأنّ بر اساس همین منتهای فرموده «الماء طاهر»،

الماء طاهر که آمده فرموده یعنی همین کلی دیگر. به این شکل ممکن است که از فرمایش علمین دفاع کنیم و بگوییم اشکال اضواء و آراء مثلاً وارد نیست. ولکن انصاف این است که این بهتان به عرف است، حالا ممکن است یک کسی را، ولی کجا عرف میگوید کلی در خارج نیست؟ کلی به آن معنای ما یصدق علی کثیرین؛ اگر شما کلی را معنا میکنید مفهومی که یصدق علی کثیرین، کجا میگوید که کلی در خارج موجود است؟ عرف دقیق، دقیق عرفی یعنی همانجوری که وقتی مثلاً فرض کنید که دادگاه میرود آنجا استدلال میکند، وقفنامهای هست، وصیتنامهای هست، چیزی هست آنجا قشنگ استدلال میکند آقا اینجوری گفته، تعبیرش این است، نه این شامل آن نمیشود، توی کلی عرف نمیگوید کلی در خارج موجود است، به معنای... کلی را اگر ما یصدق علی کثیرین معنا میکند. و کجا عرف میگوید که آن حرف حرفِ رجل همدانی هم در عرف نیست که بگویند یک چیزی مثل بند تسبیح در همهی انسانها وجود دارد، وجود دارد، نه میگویند این هم مثل آن است آن هم مثل این است، تماثل است در نزد عرف، نه اینکه یک واقعیت خارجیهای وجود دارد به این شکل. تازه حرف رجل همدانی را هم اگر قبول بکنیم باز کلی نیست، امر موسع است این درحقیقت خلط است که بیایم بگوییم که حرف رجل همدانی هم به کلی برمیگردد، نه به یک وجود موسع برمیگردد، یعنی باز یک وجود واحد است منتها این سعه دارد در همهی موجودات. مگر بند تسبیح که در همهی مهرها وجود دارد این بند تسبیح کلی است؟ این بند تسبیح یک وجود خارجی هست منتها یک وجود خارجیهای است که در همهی اینها منتشر است و وجود دارد. پس این هم به خدمت شما عرض شود با این نحوه هم بخواهیم جواب بدهیم که أعلام ثلاثه فرمودهاند این مشکل است ...

س: ... ج: آنجا هم مقصودشان که نوع موجود است یعنی اشباه این از آنموقع تا حالا موجود است نه یک امر واحدی وجود دارد که همینطور توی اینها سریان دارد، نه، یعنی همهی اینها امر واحدی است، یعنی هی موجودات جیلاً بعد جیل، امثال و اشباه آنها هی آفریده شدند و ادامه دارد، از این باب گفته میشود. و اما جواب سوم:

جواب سوم از شهید صدر قدس سره هست که هم در حلقات فرمودند هم بحوث فرمودند هم در مباحث و بهترین جایی که خوب توضیح داده شده مباحث است. حاصل فرمایش ایشان این است که حالا شاید با یک کمی توضیح، ایشان فرموده است که همان حرفی که در علوم عقلی زده میشود که ما اصلاً راهی به خارج نداریم الا از راه مفاهیم ذهنی؛ چه جزئی چه کلی هیچ چیزی را ما راه به او نداریم جز از راه مفاهیم. حالا مفاهیمی که ما در ذهن، ایشان میفرمایند که آن جزئیاتی که در خارج وجود دارد در حقیقت مجمع حیثیات مختلفه هستند. مثلاً زید را که در خارج میبینیم این مجمع حیثیات مختلفه است، پسر کی هست؟ تولدش چه سالی هست؟ کجا زندگی میکند؟ چه لباسی میپوشد؟ قیافه اش چهجوری هست؟ چه و چه و چه و چه اینها حیثیات مختلفه هست. یک حیثیت هم در این زید موجود است که آن حیثیت عین آن را میبینیم در عمرو موجود است، میبینیم در بکر موجود است، میبینیم در خالد موجود است. اگر ما این زیدی که در خارج موجود است بجمع جهاتی که در آن هست عکسبرداری کنیم بیاوریم توی ذهنمان؛ اینجا تصور جزئی کردیم و قهراً این متصور ما مابهازاء در خارج دارد که همان زید باشد. ولكن گاهی است که نه ما این حیثیات مختلفه را کنار میزنیم یک حیثیت از این حیثیات را میآوریم در ذهنمان، یک حیثیت را میآوریم توی ذهنمان. این حیثیتی که باز در ذهنمان میآوریم حالا مثلاً فرض کنید انسانیتش را، یا نه قمی بودنش را، قمی بودن، انسانیت اینها چیزهای مختلفی است، اینی که میآوریم توی ذهن خودش دو قسم است، گاهی انسانیتی میآوریم توی ذهن که همراه با خصوصیات ممکن است در خارج باشد، انسانیتی که کنار قمی بودن و قدش چقدر بودن و فرزند کی بودن و متولد چه سالی بودن و کذا و کذا و اینجور میبینیم، گاهی نه انسانیت را میآوریم در ذهن و از همهی خصوصیات در تصورمان غمض عین میکنیم. اگر این صورت ذهنیه را بیاوریم در ذهنمان و او را مجرد از تمام خصوصیات ببینیم این قهراً در خارج وجود ندارد چون هرچی میرویم خارج آن حیثیت با حیثیات دیگر همراه است، پس ما به ازاء در خارج نداریم. اما اگر در تصورمان این مطلب را لحاظ نکردیم در تصورمان لحاظ کردیم یعنی ما در کنار تصورمان از مثلاً انسانیت یک چیزهای دیگر را تصور نکردیم این قهراً ما به ازاء در خارج دارد چون لا بشرط است دیگر،

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:

1402/7/15 جلسه: 4

این قابل صدق بر همهی افراد است. حالا گاهی شارع حکم میآورد روی اینجور تصور از امور، یعنی متصور به این تصور، اگر این کار را کرد میگوییم حکم را روی کلی برده. بنابراین کلی به همان معنایی که توی منطق میکنند ما یصدق علی کثیرین مقصود است و این کیفیت تصویرش اینچنینی است که گفتیم. حالا باز برای اینکه ایشان بهتر از کسان دیگر شاید اینجا را توضیح داده باشند عبارت ایشان را هم عرض میکنیم چون در آن

کتابهای دیگر به این شکل بیان نکردند. ایشان فرموده است که: «أَنَّ الكُلِّيَّ يوجد له ما بإزاء في الخارج على حدّ الجزئي» یعنی همانطور که جزئی ما به ازاء در خارج دارد کلی هم ما به ازاء در خارج دارد. اینکه شما بگویید کلی در خارج وجود ندارد ما به ازاء ندارد این حرف نادرست است. «فكما يجرى الاستصحاب في حقيقة الجزئي كذلك يجرى في الكلي من دون فرق. توضيح ذلك: أَنَّ الموجود الخارجي عبارة عن مجموعة حيثيات و خصائص تجمعت و التقت في وجود واحد» میفرماید موجود خارجی یک مجموعه‌های از خصوصیات و خصائصی است که اینها با هم جمع شدند در یک وجود واحدی که عرض کردم زید را که ما نگاه میکنیم انسانیت، قمی بودن، فرزند فلانی بودن، سال کذا تولد پیدا کردن، فلان لباس را میپوشد، فلان قد را دارد، فلان قواره را دارد و و و همهی اینها، همهی اینها امور مختلفهای هستند که تجمعت در یک واحدی. «و بذلك امتازت عن غيره من الأفراد» این فرد امتیازش از آن غیر به همین ما به الاجتماعهایی است که این دارد آن ندارد، آن دارد این ندارد و هكذا. «حيث تختلف عنها في هذه الخصائص و المشخصات الكيفية أو الكمية أو الأينية أو المتائية أو أي مقولة أخرى من المقولات» مقولات مختلفی اینجا جمع است. «و قد بُنى الكيان الذهني للإنسان» این قوهی ذهنی که خدای متعال به انسان عطا فرموده این یک قوهای است که چنین هنری را دارد که چکار کند؟ «بنحو بإمكانه أن يتصور بعض هذه الحيثيات و الخصائص مجرّدة عن الأخرى» این مجموعه را که نگاه میکند مثلاً صدتا حیثیت اینجا وجود دارد، میتواند یکی از این حیثیات را فقط به آن توجه کند و از بقیهی حیثیات چشم ببوشت. «و يستطيع أن يتصورها مجتمعة ملتقية مكونة لجزئي فرد معين» میتواند اینها را جدا و میتواند با همدیگر تصور کند. اگر با همدیگر تصورش کرد این تصور آن فرد خارجی را کرده، تصور

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:

1402/7/15 جلسه: 4

جزئی را کرده، اگر نه یکی از آنها را بیرون کشید و فقط به او توجه کرد، حالا او انسانیتش باشد یا قیمتش باشد یا قد مثلاً یک متر و هشتاد سانت داشتن او باشد، یک متر و هشتاد سانت، اینجوری، خب این افراد کثیره دارد، قمی است این افراد کثیره دارد و انسان است انسانیت دارد افراده کثیرهای. «و هذا العمل الذي يقوم به الذهن أعني: تصوّر الحيثية مجرّدة عن مقارناتها يكون على نحوين» حالا همین یکدانه را هم که لحاظ میکند در ذهن این خودش دو قسم است «فإلّا تارة يأخذ قيد التجرد عن المقارنات قيداً في المتصور» خب گاهی این انسانیتی که میآورد توی ذهنش میگوید انسانیتی که هیچی با آن نباشد، همهی حیثیات دیگر در کنار او نباشند، یعنی یک قید دارد که آن قیدش هم ارائه از کل حیثیات است، اگر اینجوری در ذهن تصور کند «بأن ينصب التصوّر على الكيف المخصوص بما هو معرّي عن الحيثيات الأخرى و مثل هذا المفهوم الذهني لا محالة لا تكون له حقيقة في الخارج» این ما بازاء ندارد «إذ كلّ حيثية تتحقّق في الخارج لا محالة تقارن حيثيات و مشخصات أخرى، و تجتمع معها.» شما خواستی یک انسانیتی که فقط فلمبھی

انسانیت باشد، هیچی دیگر با آن نباشد، این توی خارج پیدا نمیشود.

س: ... ج: من نمیدانم گوشم سنگین شده؟ چرا من، خب عینک هم که نردم لبها را نمیبینم متوجه نشدم شما چی فرمودید ... س: میفرماید اگر آن یکدانه تشخیصی که دارد فرزند فلانی بودن باشد آنوقت چطور؟ این هم خاص میشود دیگر ... ج: بله گفته هیچ حیثیات دیگری با آن نباشد دیگر، فرض این است میگوید متصور من حیثیت دیگری همراهش نباشد، اینکه تک فرزند است درست است ولی آن حیثیت آخری است غیر از انسانیتش است، غیر از انسانیتش است، پس بنابراین آن در خارج نیست چون خواسته حتی از این حیثیت هم معزّا باشد، این حیثیت هم در آن ملحوظ نباشد متصورش اینجوری است. یعنی خالص خالص انسان، خالص خالص انسان که هیچ چیز دیگری با او نباشد خب این در خارج وجود ندارد، انسان خالص در خارج وجود ندارد.

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام ظلّه) موضوع: استصحاب تاریخ:

1402/7/15 جلسه: 4

12

پس بنابراین در این صورت «و طوّراً لا یكون التجرد من خصائص المتصور بل کون حقيقة لنفس التصور» و آخری اینجوری است که شما می‌آیید می‌گویید انسان، اینجا انسان را که لحاظ میکنید در کنار لحاظ انسان چیز دیگری در تصور شما نیست، اما نگفتید آن انسان باید هیچ چیزی همراهش نباشد. اگر اینجوری گفتید قهراً این ما به ازاء در خارج دارد. میشود مثل همانی که ما در علوم عقلی می‌گوییم لا بشرط، یکوقت بشرط لا است، یکوقت بشرط شیء است یکوقت لا بشرط است. هروقت تصور شما بشرط لا بود ولی متصور شما لا بشرط بود درحقیقت، تصور شما این بشرط لا است یعنی چیزی دیگر همراهش نباشد، توی تصور شما چیز دیگری نباشد. اما متصور شما، نه ذات این، حالا میخواهد با چیزی باشد میخواهد نباشد. این را اگر گفتیم بله در خارج وجود دارد ما به ازاء در خارج دارد. میفرمایند «و طوّراً لا یكون التجرد من خصائص المتصور» آن چیزی که تصور شده «بل یكون حقيقة لنفس التصور و ذلك بأن تقتصر القوة المتصورة لدى انسان على تصور حیثية المعينة لا غیر بان تقف علیها و لا تتجاوزها إلى سائر ما یكتنف و یتقارن معها، فیکون التجرد منه حالة لنفس التصور» این تجرد حالت خود تصور است «لا للعنوان المتصور. و هذا هو الذی نسّمیه بالکلی.» آنکه می‌گوییم کلی یعنی این، یعنی لحاظ یک حیثیت که در آن لحاظ ما چیز دیگری غیر آن حیثیت لحاظ نشده اما آن حیثیت اینجور نیست که بشرط عدم تقارن با بقیهی امور باشد، نه، این توی آن اخذ نشده. این بود این کلی در خارج وجود دارد، این یعنی به این معنا، ما به ازاء دارد، این عبارت را هم دقت نکنید، نه خودش بوصف کلیت موجود است، اما این حرف دیگر غلط است که بگوییم کلی ما به ازاء در خارج ندارد، کلی ما به ازاء دارد. همانطوری که زید ما به ازاء در خارج دارد که زید چی بود؟ مجمع حیثیات مختلفه بود، این زید را که تصور کردید دیگر این زید در

خارج ما به ازاء دارد؟ میگوییم بله همین است، هم آنجا مجمع ما به امور مختلفه بود بحمل اولی نه بحمل شایع هم در خارج اینجوری بود؛ این کلی هم همینجور است. این به خدمت شما عرض شود که فرمایش ایشان. حالا یک تتمهای هم دارد برای جلسهی بعد که وقت نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار(دام طله) موضوع: استصحاب تاریخ:
1402/7/15 جلسه: 4

13

س: ??? علی کثیرین هست؟ ج: آره، هم ما به ازاء دارد هم یصدق علی کثیرین. س: خب این یکجور لا بشرط مقسمی میشود ... ج: چون مثلاً گفتی چی؟ انسانیش را آوردی توی ذهنت درست؟ این انسانیت ... س: یعنی ??? همین کلیت نیست ما به ازاء دارد. ج: ما به ازاء دارد این یک مطلب ???

پایان